# حجیت ظهور، جلسه: 17

## جلسه 86-641

**یک‌شنبه - 15/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که چگونه ظهور خطاب را احراز کنیم، این نکته را تذکر بدهم که مراد از ظهور این هست که کلام به نحوی باشد که اگر به خود این کلام همراه با قرائن متصله نگاه بکنیم نوع عقلاء وثوق پیدا می‌‌کنند به مراد متکلم، این‌که بگوییم ما گمان داریم که این خطاب مراد از آن این مطلب باشد این فایده‌ای ندارد باید خطاب با توجه به خودش و قرائن حالیه و مقالیه متصله به خودش برای نوع عقلاء وثوق‌آور باشد. بله بالفعل ممکن است بخاطر موانع خارجی از حصول وثوق ما وثوق پیدا نکنیم او بحث دیگری است.

ضمنا ظهور عبارت هست از آن معنایی که به ذهن مخاطب می‌‌آید در عرفی که متکلم در آن عرف سخن گفته نه این‌که عرف متکلم را ما نادیده بگیریم عرف خودمان را که مستمع هستیم لحاظ کنیم. امام علیه السلام به عرف اهل مدینه سخن می‌‌گفت اگر می‌‌گفت رطل ظهور داشت در رطل مدنی، ‌ما عراقی هستیم رطل می‌‌گوییم ظهور دارد در رطل عراقی، نباید کلام امام علیه السلام را حمل کنیم بر معنای ظاهر در عرف خودمان. یا امام علیه السلام در زمان خودشان خطابی از ایشان صادر شده نباید عرف الان را معیار قرار بدهیم در فهم مراد امام علیه السلام، ‌باید عرف همان زمان را نگاه کنیم. الان هم همین‌طور است. این وقف‌نامه‌ها این وصیت‌نامه‌ها باید نگاه کنیم شخص وصیت کننده یا وقف کننده در عرفش ظهور این عبارت در چیست، ‌اگر عراقی بگوید وقفت علی اولادی این ظهور دارد در فرزندان مذکرش، ایرانی بگوید وقف کردم بر اولادم ظهور دارد در اعم از فرزندان مذکر یا مؤنت، ‌مرحوم آقای خوئی استفتائی از خوی آمده بود که از مراجع آن زمان سؤال کنند کسی وصیت کرده بود که یک سال مثلا از اموالش خرج عزاداری امام حسین علیه السلام را بدهند، صحبت بود که مراد این سال قمری است سال شمسی است، برده بودند خدمت مرحوم نائینی، ‌مرحوم نائینی فرموده بود شبهه مفهومیه است، ‌باید به اصل رجوع کنیم، ‌مباحثی مطرح شده بود که این استفتاء را در یک کاغذی جواب دادند آن کاغذ را گذاشتند کنار جواب دیگری دادند، ‌ایشان رفتند خدمت مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی او هم استفتاء را گذاشتند روی زانوی‌شان بعد نوشتند یک سال شمسی مراد هست، بعد فرموده بودند این‌ها کشاورز هستند این‌ها سال‌شان را با همان فصل تابستان و زمستان و این‌ها تنظیم می‌‌کنند، سال قمری مراد این‌ها نیست. و همین‌طور هم هست. عرف کسی که این خطاب از او صادر می‌‌شود مهم است.

ضمنا ما باید توجه بکنیم که فهم خودمان از یک خطاب مستند به ظهور عرفی باشد نه حالت‌های شخصی که چه بسا در فهم ما اثر بگذارد، و لذا برای این‌که ما از اتهام این‌که منشأ فهم این معنا از خطاب ممکن است مستند باشد به حالت‌های شخصی ما، احساسات و عواطف ما، نحوه تربیت خانوادگی و اجتماعی ما، اگر شک بکنیم باید از دیگران هم سؤال کنیم به کلمات دیگران هم رجوع کنیم، و لذا ما عرض کردیم که اگر ببینیم اختلاف در فهم یک ظهور جدی است، آن وقت مشکل هست جزم پیدا کنیم به این‌که فهم خودمان درست است. ما می‌‌گوییم که این لفظ ماء ظهورش شامل این آبی که این قاشق در او نمک ریختند می‌‌شود عرف به این می‌‌گوید آب این هم ظهور است اما از افراد مختلف می‌‌پرسیم یا تشکیک می‌‌کنند یا حتی می‌‌گویند نخیر این آب‌نمک است، استبداد به رأی که بگویم نخیر من می‌‌فهمم که این آب است فهم خودم برای خودم حجت است این اشتباه است.

مواردی که اختلاف جدی است در فهم یک ظهور، خیلی باید دقت بکنیم، ‌اگر وثوق پیدا کنیم که دیگران بخاطر قلت تأمل یا تقلید و تبعیت از دیگران بر خلاف ما استظهار‌شان هست آن وقت به استظهار خودمان عمل کنیم و الا بسیار مشکل است که اهل فهم اختلاف دارند جمعی معتنابه از آن‌ها به نحو دیگری می‌‌فهمند ما بگوییم ظهور خطاب این است که ما به ذهن‌مان می‌‌آید. در عبارت‌هایی که در وقف‌نامه‌ها و وصیت‌نامه‌ها هست زیاد پیش می‌‌آید. می‌‌گوید هذا وقف لأولادی نسلا بعد نسل، این ظاهرش ترتیب است یا تشریک است؟ ترتیب یعنی تا طبقه اول و لو یک نفرشان هست نوبت به طبقه دوم که نوه‌ها هستند نمی‌رسد، تشریک یعنی نوه‌ها هم در عرض فرزندان شریک هستند در این وقف، هذا وقف لأولادی نسلا بعد نسل ظهورش در ترتیب است یا تشریک است؟ معمولا فقهای معاصر می‌‌گویند ظهورش در ترتیب است البته آقای سیستانی تعبیر می‌‌کند و لعل الاول اظهر یعنی لعل الترتیب اظهر، که نشان می‌‌دهد یک مقدار تأمل دارند ولی همین هم یعنی استظهار این‌که برای ترتیب است. مرحوم آقای حکیم مرحوم آقای خوئی امام همین استظهار ترتیب کردند. اما ببینیم مرحوم نجم‌آبادی که یکی از شاگردان بزرگ شیخ انصاری هست در الرسائل الفقهیة صفحه 309 می‌‌گوید الذی افتی به جماعة من الاساطین ممن عاصرناهم هو الاول و هو الاقوی، اول در عبارت ایشان تشریک است، می‌‌گوید هل تقتضی ظاهر هذه العبارة‌ التشریک او الترتیب الذی افتی به جماعة من الاساطین ممن آثرناهم هو الاول و هو الاقوی. خیلی باید انسان تأمل کند دو اختلاف جدی، هذا وقف لأولادی نسلا بعد نسل یکی می‌‌گوید ظهورش در ترتیب است دیگری می‌‌گوید ظهورش تشریک است، حال به ذهن ما هم خطور کند که ترتیب است اما بزرگانی که تشکیک کردند آن‌ها هم اهل فهم بودند. بنده عرض نمی‌کنم نمی‌شود جازم شد فهم ما درست است، می‌‌شود جازم شد اما بعد التأمل و التدقیق و چه بسا اختلاف در فهم گاهی به حدی می‌‌رسد که انسان وثوق پیدا می‌‌کند یا حتی احتمال می‌‌دهد که این استظهارها در حد ترجیح باشد نه در حد استظهاری که ما معنا کردیم که وثوق پیدا بشود از خطاب در این‌که مراد متکلم چیست.

[سؤال: ... جواب:] این‌که در بحوث گفتند تبادر نزد هر شخص حجت است عند العقلاء بر این‌که دیگران هم مانند او هستند، این از کجا؟‌ این را ایشان در بحث علامت حقیقت که تبادر است فرموده است تبادر شخصی اماره عقلاییه است بر تبادر برای نوع عقلاء‌، ‌دلیل بر این مطلب چیست. تبادر شخصی اگر من وثوق پیدا کنم که همراه است با تبادر نوعی حرفی نیست اما اگر یک منشأ عقلایی دارد در آن تردید بکنم کی عقلاء علامت تبادر نوعی قرار می‌‌دهند این تبادر شخصی را؟‌من احتمال می‌‌دهم این فهم من ناشی باشد از این‌که استاد من بارها این را به من تلقین کرد پدر من که عالمی بود بارها این مطلب را به ما تلقین کرد ما این‌طور تربیت شدیم واقعا اگر این احتمال را بدهیم و می‌‌بینیم عده‌ای مخالفند عده‌ای که اهل فهم هستند این‌ها مخالف هستند چطور بگوییم تبادر شخصی حجت عقلاییه هست بر این‌که ظهور عرفی این لفظ این بوده است. ... شاید این قرن أکید ناشی باشد از تربیت خانوادگی تربیت اجتماعی تلقین پدر تلقین استاد این‌ها را باید ما این احتمال‌ها را نفی کنیم تا بعد بفهمیم که این تبادر ناشی است از فهم عرفی از این خطاب.

ضمنا مراد از ظهور ظهور برای عرف عام هست نه عرف متخصص. الان می‌‌گویند مرگ، پیش پزشکان مرگ اطلاق می‌‌شود بر مرگ مغزی، ‌اگر آن‌ها بگویند این بیمار دچار مرگ شده است البته نوعا می‌‌گویند مرگ مغزی تا دچار ابهام نشویم ولی آن‌ها مرگ را مساوی با مرگ مغزی می‌‌دانند، این کافی نیست، عرف متخصص کافی نیست. در بحث استحاله هم همین است که متخصص می‌‌گوید که این نوعش تبدل پیدا کرده است به یک نوع دیگر، ‌نخیر، ‌باید عرف عام این را بگوید، ‌عرف متخصص کافی نیست.

[سؤال: ... جواب:] در جایی که راوی نقل به معنا می‌‌کند در روایات عرف راوی هم مهم است. و لذا هر جا احتمال نقل به معنا بدهیم این راوی کوفی است احتمال می‌‌دهیم او فهمش از کلام امام با توجه به این‌که امام مدنی بود در قالب نقل به معنا که قرار گرفت شد یک کلام کوفی. البته این احتمال‌ها در نوع موارد مطرح نیست، ولی گاهی هست مثل همین رطل، مرحوم آقای بروجردی می‌‌فرمود محمد بن مسلم شد ثقفی بود این‌ها اهل طائف هستند طائف هم از توابع مکه است الکر ستمأة رطل که به او گفتند یعنی ستمأة مکی که می‌‌شود 1200 رطل عراقی. حالا من نمی‌خواهم بگویم این فرمایش آقای بروجردی درست است اما بالاخره یک مطلبی است امام با محمد بن مسلم که سخن گفت و محمد بن مسلم که ثقفی است اهل طائف است و طائف هم از توابع مکه است او وقتی می‌‌گوید رطل ظهور دارد در رطل مکی و 600 رطل مکی همان 1200 رطل عراقی است که در روایات دیگر مطرح شده.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! عملا موارد محدودی این مشکلات بوجود می‌‌آید. هر کجا این موارد بود ما بر فرض دچار توقف بشویم لطمه‌ای به استظهارات در کل فقه نمی‌زند آن‌ها موارد معدودی است که باید به آن توجه بکنیم.

منشأ شک در ظهور عرض کردیم تارة احتمال قرینه متصله است که بر خلاف مشهور ما گفتیم شک در قرینه متصله هیچ اصلی ندارد که آن را نفی کند جز سکوت راوی که با سکوتش شهادت می‌‌دهد که اگر قرینه‌ای بود بر خلاف آن ظهور اولی خطاب من آن را نقل می‌‌کردم اگر نقل نکنم خلاف وثاقت من است. اما نسبت به قرائن حالیه نوعیه عرض کردیم راوی خود را ملزم نمی‌بیند که بیاید یک قرینه حالیه نوعیه‌ای که مانع از ظهور اطلاقی یک خطاب هست آن را نقل کند، چون این راوی می‌‌بیند که مستمع او هم این ارتکاز متشرعی را که قرینه حالین نوعیه است دارد و او هم همان مطلبی را می‌‌فهمد از این حدیث که خود این راوی از امام آن را فهمید، تا در کتاب ثبت می‌‌شود، آرام‌آرام ارتکازها کم‌رنگ می‌‌شود و ما امروز دچار تردید می‌‌شویم.

البته در بحوث بعدا خواهیم گفت یک اصالة‌الثباتی در استظهارات عرفی درست کردند گفتند اگر امروز از یک خطابی استظهار کردیم اطلاق را، ‌استظهار کردیم وجوب را مثلا از اغتسل للجمعة امروز وجوب را فهمیدیم، بنای عقلاء بر این هست که بگویند انشاءالله در زمان صدور این حدیث هم مردم همین‌طور می‌‌فهمیدند‌ و با این اصل نفی می‌‌کنیم ارتکاز بر خلاف این ظهور اطلاقی را که ما امروز می‌‌فهمیم، شاید ارتکاز در زمان امام بر خلاف این ظهور بود اما دیگر امروز نیست، ‌امروز ما از این خطاب اطلاق می‌‌فهمیم وجوب می‌‌فهمیم، شاید ارتکازی در زمان امام بود مانع از این استظهار عرف در آن زمان می‌‌شد اما اصالة الثبات که یک اصل عقلایی است می‌‌گوید آن‌چه که ما امروز می‌‌فهمیم انشاءالله در زمان صدور حدیث هم مردم همین‌طور می‌‌فهمیدند یعنی از اغتسل للجمعة ظهور می‌‌فهمیدند در وجوب، از خطاب اطلاق می‌‌فهمیدند همان‌طور که ما می‌‌فهمیم. و تعبیرشان این است که اگر ما این اصالة الثبات را به عنوان یک اصل عقلایی نپذیریم این وقف‌نامه‌های قدیم، این وصیت‌نامه‌های قدیم که قرن‌ها بر آن می‌‌گذرد باید تعطیل بشود چون شاید در زمان صدور این وقف‌نامه ظهور عرفی این عبارت وقف‌نامه در غیر آن بود که امروز ما می‌‌فهمیم و این خلاف بنای عقلاء است.

ما به نظرمان همان‌طور که آقای سیستانی فرمودند اصل تعبدی به نام اصالةالثبات در ظهورات که تعبیر دیگرش استصحاب قهقرایی است که در حقیقت استصحاب نیست بلکه لفظ استصحاب است نه آن اصل عملی استصحاب یعنی استصحاب رایج گذشته را به حال می‌‌کشاند یقین سابق را در شک لاحق ادامه می‌‌دهد، این‌جا ما یقین لاحق را که یقین فعلی است حاکم قرار می‌‌دهیم بر شک در ظهور سابق و می‌‌گویید ظهور سابق هم به همین نحو بود که دلیل استصحاب ندارد دلیلش بنای عقلاء است، ولی آقای سیستانی فرمودند ما هم در ذهن‌مان همین است که نوعا عقلاء شک نمی‌کنند، شکی که یک منشأ عقلایی دارد اگر یک جا ما برای‌مان حاصل بشود ما احراز نکردیم که عقلاء به این شک اعتنا نمی‌کنند، ‌نوعا شک نمی‌کنند، اما اگر یک کتاب لغتی جور دیگری معنا کند این کلام را که دچار تردید بشوند شک بکنند ما احراز نکردیم که عقلاء اصلی به نام اصالة الثبات دارند.

وانگهی اشکال ما به آقای صدر این است که بر فرض در مدالیل لغویه ما یک اصالةالثباتی در ظهورات داشته باشیم اما آن استظهاراتی که ناشی است از ارتکازات یعنی ما الان ارتکازی بر خلاف این ظهور اغتسل للجمعة در وجوب نداریم ولی احتمال می‌‌دهیم در زمان شارع یک ارتکازی بر عدم وجوب بود، این‌جا هم عقلاء اصل را بر این قرار می‌‌دهند که ما هر طور که می‌‌فهمیم بر اساس ارتکازمان در زمان شارع هم همان‌طور می‌‌فهمیدند؟ و ارتکاز آن‌ها هم مثل ما بود؟‌ این از کجا؟ این‌ها دلیل ندارد.

[سؤال: ... جواب:] این‌که احتمال تغییر در ظهور ناشی است از این‌که به تدریج ظهور تغییر می‌‌کند و نامحسوس است این تغییر ظهور اتفاقا مؤید ماست که چون نامحسوس است عقلاء وثوق پیدا می‌‌کنند به عدم آن و الا اگر وثوق پیدا نشود کی این‌جا عقلاء احراز کردیم اصل را بر استمرار و عدم تبدل یک ظهور قرار می‌‌دهد. اتفاقا خود ایشان تعبیرش این است که اگر جایی یک لفظی دچار توطّر شده توطر یعنی ناآرامی، یعنی ظن پیدا کردیم به این‌که این لفظ ظهورش دچار تغییر شده این‌جا خودشان قبول دارند که این اصل عقلایی جاری نیست یا جایی که اصل تغییر را می‌‌دانیم زمان تغییر را نمی‌دانیم می‌‌دانیم بینه از آن معنای لغوی اصلش که مطلق ما یبین الواقع است امروز ظهورش عوض شده است و ظهور پیدا کرده است در شهاد عدلین اما کی این ظهور حاصل شده است و این تغییر حاصل شده است زمان حصول تغییر نمی‌دانیم آیا قبل از این روایت مسعده بود که امام صادق علیه السلام فرمود که باید بینه قائم بشود بر حرمت یک فعل در یک شیء در موضوعات یعنی خبر ثقه کافی نیست، آیا قبل از این‌که امام صادق این جمله را بفرمایند لفظ بینه ظهور پیدا کرده بود در شهادت عدلین که الا ان تقوم به البینة یعنی الا ان تقوم به شهادة عدلین یا بعد از امام صادق علیه السلام لفظ بینه ظهور پیدا کرد در شهادت عدلیه و آن زمانی که امام صادق این حدیث را فرمود طبق نقل، ظهورش در همان معنای لغوی اصلی بود که مطلق ما یبین الواقع که نظر مرحوم آقای خوئی و آقای زنجانی هست، آیا واقعا این‌جا هم عقلاء می‌‌آیند می‌‌گویند که نه، بگویید همان معنای اصلی مراد است یا آن معنایی که امروز می‌‌فهمیم مراد بود؟ ن، ‌خود ایشان هم قبول دارند در کفایه هم مطرح کردند که این‌جا جای اصالة الثبات و استصحاب قهقرایی نیست. به نظر ما این‌ها مؤید این است که هیچ کجا به عنوان یک اصل تعبدی ما نداریم. نوعا وثوق پیدا می‌‌کنند که تغییری در این ظهور حاصل نشده است.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم استصحاب به معنای اصل عقلایی است و الا استصحاب بقاء‌ ظهور تصوری اثبات ظهور تصدیقی در یک خطاب نمی‌کند الا به نحو اصل مثبت، ‌این‌که بگویید قبلا ظهور داشت بینه در ما یبین الواقع استصحاب بکنید تا زمان امام صادق هم این ظهور بود، ‌پس ظهور تصدیقی کلام امام صادق در همین معناست این اصل مثبت است، ‌کسی به استصحاب تمسک نمی‌کند، ‌بحث همین اصل عقلایی است.

در بحوث فی الخمس ابتدای جلد اول نقل کردند که مرحوم آقای صدر شفاهی یک اشکالی مطرح کرد گفت ما در روایات شک در قرینه حالیه شخصیه بکنیم که در مجلس امام علیه السلام قرینه حالیه‌ای بود که امام که فرمود رأیت اسدا قرینه حالیه بود که مقصود از اسد رجل شجاع بود، این را با سکوت راوی از ذکر این قرینه حالیه نفی می‌‌کنیم، می‌‌گوییم راوی چرا به ما نگفت؟ قرینه حالیه شخصیه در مجلس امام بود نگفت، این خلاف وثاقتش است، اما در قرآن دأب ثبت قرآن این نبود که قرائن حالیه را در کنار قرآن ثبت کنند.‌ شأن نزول‌ها شرایط اجتماعی زمان نزول قرآن، این‌ها چه بسا قرینه حالیه شخصیه بود که مثلا از ما غنمتم فقط غنیمت جنگی را بفهمند، بخاطر‌ شأن نزول یا بخاطر شرایط اجتماعی در خصوص آن زمان صدور این آیه، ‌این بود که ممکن است این بوده که فقط غنیمت جنگی را بفهمند. اگر این‌طور بود که در قرآد دأب این نبود که ثبت بشود‌ شأن نزول‌ها که در قرآن ثبت نشده است، آن مصحف علی علیه السلام است که می‌‌گویند تأویل‌ها‌ شأن نزول‌ها همه ثبت شده است، قرآن موجود فقط متن آیات را آورده قرائن لفظیه هم در کنارش هست حالا آن احتمال تحریف را باز مطرح می‌‌کنیم که صاحب کفایه مطرح کرده این‌جا، آن چون احتمالش نیست قرائن لفظیه اگر بود نقل می‌‌شد چون جزء آیات قرآن است قرائن لفظیه اما قرائن حالیه چطور؟

در بحوث فی الخمس می‌‌گویند بعید می‌‌دانیم که ایشان این را به عنوان مبنا مطرح می‌‌کرد، ‌این یعنی عملا تعطیل عمل به ظهورات قرآن، هر آیه‌ای ممکن است یک قرینه حالیه‌ای بوده بر خلاف اطلاقش که دأب اصحاب که نبود قرائن حالیه بر خلاف اطلاق قرآن را کنار قرآن ثبت کنند، احتمال آن را چطور نفی کنیم؟

بعد ایشان وجوهی ذکر می‌‌کنند در رد این بیان یکی همان اخبار عرض بر کتاب است که اگر بنا بود این احتمال قرینه حالیه شخصیه مانع از عمل به قرآن بشود پس دیگر این روایات عرض احادیث بر قرآن چه می‌‌شود؟ این روایات ترجیح احد الخبرین المتعارضین با موافقت با ظهور کتاب چه می‌‌شود؟ به نظر ما با این جواب نمی‌شود شبهه آقای صدر را دفع کرد. اگر واقعا در عمده آیات قرآن این شبهه بود احتمال قرینه حالیه شخصیه بود، بله ما از روایات عرض می‌‌فهمیدیم که به این شبهه اعتنا نکنید، ‌اما انصافا این شبهه نوعا نیست، حالا در آیه و اعلموا انما غنمتم این شبهه هست این‌که ظاهر آقای حکیم و همین بحوث فی الخمس این است که به اطلاق آیه فی حد نفسه نمی‌توانیم تمسک کنیم در غنیمت جنگی ما به برکت صحیحه ابن مهزیار و مانند آن فهمیدیم که مراد از ما غنمتم مطلق فایده است اما از آیه استظهار نکنیم، ‌فقط این آیه و فوقش برخی از آیات دیگر دچار مشکل می‌‌شود نه این‌که کل قرآن دچار مشکل بشود و عملا روایات عرض احادیث بر قرآن لغو بشود، این‌طور نیست. و لذا این شبهه‌ای که آقای صدر ذکر کردند تا وثوق به خلافش پیدا نکنیم قابل جواب نیست. صرفا ‌شأن نزول این را ما می‌‌دانیم که مقید اطلاق نیست روایت داریم که ان القرآن یجری مجری الشمس و القمر، ان الآیة لو نزلت فی قوم اگر آیه در‌ شأن نزولش یک قومی بود مختص به آن قوم باشد با نابودی آن قوم این آیه هم عملا نابود می‌‌شود و این درست نیست. خود روایات فرمودند‌ شأن نزول مقید نیست، اما یک قرائن حالیه شخصیه مثل همین در ما غنمتم هنگامی که داشتند غنیمت‌ها را تقسیم می‌‌کردند این آیه نازل بشود که دیگر عرف استظهار نکند از ما غنمتم غیر از غنیمت جنگی را، ‌باشد، این احتمال را اگر بدهیم به این آیه استدلال نمی‌کنیم مشکل خاصی پیش نمی‌آید.

[سؤال: ... جواب:] شما انتظار دارید که قراء بیایند‌ شأن نزول‌ها را هم بیان کنند، همچون اجازه‌ای نداشتند. ... پس بگویند و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و لقد نزلت هذه الآیة فی اثناء تقسیم الغنائم این‌که دیگر در قرآن نبود.

یک مطلبی صاحب کفایه دارد، در این‌جا فرموده بین شک در وجود قرینه متصله و شک در قرینیت موجود فرق است. اگر شک در قرینه متصله داشتیم اصل عقلایی این است که به این شک اعتنا نمی‌کنند، ‌نظر ایشان است ما عرض کردیم با سکوت راوی فقط می‌‌توان نفی کرد قرینه متصله را، اما شک در قرینیت موجود فرموده است این‌جا اصل عقلایی بر عدم اعتنا به این شک نیست، که ما که در اصل شک در قرینه متصله هم قبول داشتیم که اصل عقلایی بر عدم اعتنا به آن نیست، در شک در قرینیت موجود گفت رأیت اسدا فی الشارع، نمی‌دانیم این فی الشارع قرینیت دارد بر این‌که مراد از اسد رجل شجاع باشد چون اسد را که نمی‌گذارند در خیابان برود مردم را در معرض خطر قرار بدهند، شبهه می‌‌کنیم، حالا شاید هم شهری نزدیک جنگل شیر آمده بخاطر سرمای هوا آمده داخل شهر، رأیت اسدا فی الشارع، شک در قرینیت موجود گفته نمی‌شود تمسک کرد به ظهور رأیت اسدا چون بگوییم اصالة الحقیقة یک اصل عقلایی است ربطی به ظهور ندارد حرف نادرستی است، اصالة‌الحقیقة تابع ظهور است ما شک داریم در انعقاد ظهور.

آن وقت این بحثی که در تحریف قرآن مطرح کرد که گفت علم اجمالی اگر داشتید به این‌که برخی از آیات حذف شده، نمی‌دانیم این حذف آیات مخل به ظهور الان قرآن هست یا نیست، ‌اعتنا نمی‌کنیم، علم اجمالی هم داشتیم مخل به ظهور است اما مخل به ظهور آیات الاحکام است که ظهورش حجت است، یا مخل به ظهور آیات عقاید است که ظهورش حجت نیست باید علم‌آور باشد باز اعتنا نمی‌کنیم. بعد فرموده نعم بله اگر شک در قرینیت موجود بکنیم آن‌جا دیگر مشکل پیدا می‌‌کنیم این عبارت ایشان را در بحث تحریف تأمل بکنید ببینید فرقی که این‌جا گذاشت بین شک در قرینه متصله و شک در قرینیت موجود جور می‌‌آید یا جور نمی‌آید انشاءالله فردا این بحث را دنبال می‌‌کنیم و بعد وارد بحث حجیت قول لغوی می‌‌شویم انشاءالله.

و الحمد لله رب العالمین.